

## آمریکا میان راهبرد سلطه و نشانه‌های عقب‌نشینی؛ نگاهی به واقع و تحلیلی بر پیامدها

زمانی که تلاش می‌کنیم واقعیت را آن‌گونه که هست درک کنیم، تحلیل واقعیت اقتضا می‌کند که آن را با چشمانی عاری از آرزوها بخوانیم، نه آن‌که خواسته‌های خود را بر آن تحمیل کنیم.

تلاش برای فهم سیاست‌های آمریکا و دلایل تحرک آن، به‌خودی‌خود موضوعی مستقل است؛ اما تحلیل میزان موفقیت یا شکست آن و آنچه مانع یا پشتیبان آن است، حوزه‌ای کاملاً جداگانه است که نباید با تحلیل واقعیت خلط شود؛ چراکه فهم واقعیت یک‌چیز است و آینده‌نگری چیزی کاملاً متفاوت.

این دیدگاه ناشی از باوری است که آمریکا بر پایه طرحی بلندمدت و منسجم عمل می‌کند؛ طرحی که بر فهم دقیقی از منافع و توانایی‌هایش استوار است و با آن‌که نتایج این راهبرد هنوز قطعی نیست، اما ثبات اهداف در دولت‌های مختلف آمریکا امری محسوس است.

### آیا آمریکا در پروژه خاورمیانه جدید موفق بوده است؟

این پرسش دربرچه‌ای گسترده به روی تفسیرهای گوناگون می‌گشاید، چراکه ارزیابی موفقیت یا شکست، تابع زاویه دید گوینده است و از همین‌جا تفاوت دیدگاه‌ها پدید می‌آید:

دیدگاه نخست: آمریکا شکست‌خورده است؛ زیرا با وجود گذشت بیش از دو دهه، نتوانسته پروژه‌اش را به انجام برساند و ناچار شده است چندین بار ابزارهایش را به‌دلیل شکست‌های مکرر تغییر دهد.

دیدگاه دوم: تغییر توازن‌های جهانی و ظهور قدرت‌های رقیب، باور به ناتوانی آمریکا در دستیابی به اهدافش را تقویت می‌کند، دست‌کم به همان شکلی که در گذشته طراحی شده بود.

دیدگاه سوم: شکست را نمی‌توان گزینه‌ای نهایی دانست، زیرا پروژه‌هایی با اهداف پیچیده و زمان‌بر، با معیار موفقیت سریع سنجیده نمی‌شوند و آمریکا، علی‌رغم نشانه‌های عقب‌نشینی ظاهری، همچنان قدرت نخست جهان است و در پروژه‌اش در حال پیشروی تدریجی است؛ به‌ویژه از طریق ابزارها و دولت‌ها و منافع درهم‌تنیده در خاورمیانه: مانند رژیم یهود، ایران و ترکیه.

در میان این دیدگاه‌های مختلف، نه حق مطلق وجود دارد و نه باطلی مطلق. زاویه‌ای که از آن به صحنه نگریسته می‌شود و پیامی که قصد رساندن آن وجود دارد، ارزیابی نهایی را تعیین می‌کند.

کسی که بخواهد بر ضعف آمریکا به‌عنوان امپراتوری‌ای در حال افول تأکید کند، بر نابسامانی ابزارهایش، تناقض سیاست‌هایش و تغییر مکرر در روش‌هایش تمرکز خواهد کرد؛ اما کسی که بخواهد خوانشی واقع‌گرایانه ارائه دهد، به توانایی آمریکا در جذب شکست، اصلاح مسیر و تداوم در تحقق اهدافش با وجود چالش‌ها اشاره خواهد کرد.

اینجاست که خطر مرحله کنونی آشکار می‌شود؛ زیرا امپراتوری‌ای که در حال فروپاشی است، درنده‌خوتر می‌شود، از اصولی که بدان پایبند بوده دست می‌کشد، وارد رویارویی‌های نسنجیده می‌شود و دشمنان خود را به مرز پرتگاه می‌راند. آن‌که از بلندی سقوط می‌کند، دیگران را نیز با خود به سقوط می‌کشاند.

### میان بازسازی ساختاری و انفجار معکوس

به باور من، آمریکا تا حدی در اجرای سیاست بازسازی ساختار سایکس‌پیکوی قدیم در راستای ایجاد خاورمیانه‌ای جدید موفق بوده است و همچنان به‌پیشبرد این پروژه منطقه‌ای ادامه می‌دهد؛ پروژه‌ای که با تکیه بر مثلث نفوذ: رژیم یهود، ایران و ترکیه، دنبال می‌شود.

اما این خاورمیانه جدیدی که آمریکا در تلاش برای شکل‌دهی به آن است، ممکن است به جرقه‌ای برای انفجاری معکوس تبدیل شود، به‌ویژه اگر ملت‌ها و ارتش‌ها علیه سلطه آمریکا و این پروژه جدید به حرکت درآیند.

زخم تحقیر می‌تواند به انفجار بینجامد و تاریخ سرشار از چنین نمونه‌هایی است. با پیشرفت ابزارهای ارتباطی و افزایش آگاهی عمومی، ملت‌ها دیگر مانند گذشته نیستند و کنترل آن‌ها نیز همانند قبل ممکن نیست. از این‌رو، سیاست‌های متکبرانه و مبتنی بر برآوردهای نادرست، ممکن است واقعیتی جدید و پیش‌بینی‌نشده را پدیدآورند. از الله سبحانه‌وتعالی می‌خواهیم که مکرشان را به خودشان بازگرداند.

### **تغییر راهبردهای آمریکا: از یک‌قطبی‌گرایی به مشارکت مشروط**

پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا راهبرد قدرت تک‌قطبی را در پیش گرفت؛ اما خیلی زود متوجه هزینه‌های سنگین این رویکرد شد و همین امر موجب شد که در راهبرد خود بازنگری کند.

دولت‌های بوش پدر و بوش پسر تلاش کردند پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، یک‌قطبی‌گرایی آمریکا را تثبیت کنند؛ اما این سیاست نتوانست در برابر بار سنگین آن تاب بیاورد.

دولت اوباما گفتمانی نرم مطرح کرد که از مشارکت و چندقطبی‌گرایی سخن می‌گفت، اما در تبدیل آن به واقعیتی مؤثر ناکام ماند.

سپس دولت ترامپ آمد و رویکردی تند و آشکار در پیش گرفت. او تلاش کرد روسیه را به سمت خود جذب کرده و چین را مستقیماً دشمن خود معرفی کند، اما با مخالفت صریح چین مواجه شد؛ مخالفتی که وزیر امور خارجه چین به‌وضوح بیان کرد و گفت پکن تمایلی به ورود به یک جنگ سرد ندارد.

دولت بایدن میدان رویارویی را به اروپا منتقل کرد و روسیه را به‌طور مستقیم هدف قرار داد. او تا حد زیادی در فرسایش طرف‌ها موفق بود و نظام بین‌المللی را به لرزه درآورد تا مقدمات بازآفرینی آن فراهم شود، به‌گونه‌ای که موقعیت آمریکا به‌عنوان قدرت مرکزی حفظ گردد.

### **جنگ غزه؛ افشاگر سیاسی و رسوایی اخلاقی**

جنگ غزه، زشتی سیاست آمریکا را برملا کرد؛ سیاستی که بدون هیچ قید و شرطی از رژیم یهود در تجاوز وحشیانه‌اش و نسل‌کشی علیه ملت فلسطین حمایت می‌کند.

غزه به‌گونه‌ای اسطوره‌ای ایستادگی کرد؛ ایستادگی‌ای که در محاسبات طراحان راهبردی، نه در واشنگتن و نه در تل‌آویو، جای نداشت. شکست آن‌ها در تحقق اهدافشان، این جنگ را به نقطه عطفی در آگاهی منطقه‌ای و جهانی تبدیل کرد.

### **تحولات اخیر؛ ترامپ دوباره و نشانه‌های فروپاشی**

سپس، تقدیر الهی با بیماری بایدن و وخامت ناگهانی وضعیت ذهنی او در آستانه انتخابات فرارسید؛ امری که ساختار دولت آمریکا را بار دیگر، این‌بار تحت مدیریت ترامپ، بازآرایی کرد ولی این‌بار او در قامت «برگی سوخته» و شاید «قربانی مرحله‌ای جدید» ظاهر شد! ضعف اقتصادی آمریکا آشکار شد و نشانه‌های فروپاشی با بدهی‌ای که از ۳۶ تریلیون دلار فراتر رفته، نمایان گشت. همین امر دولت ترامپ را به اتخاذ تصمیماتی سخت‌گیرانه، خودسرانه، جسورانه و درعین‌حال خطرناک واداشت.

### **سخن پایانی: میان سلطه‌جویی و فروپاشی... چه کسی خلاً آینده را پر خواهد کرد؟**

اکنون نمی‌توان با قطعیت درباره موفقیت یا شکست آمریکا سخن گفت، زیرا تصویر هنوز کامل نشده است؛ اما آنچه مسلم است، این است که آمریکا به‌عنوان یک امپراتوری در حال فروپاشی، در حال بازی با کارت‌هایی خطرناک است؛ کارت‌هایی که ممکن است جایگاهش را تثبیت کنند، یا آن را به کلی ساقط سازند و چه بسا جهان را به سوی هرج‌ومرجی بی‌سابقه سوق دهند.

از دیدگاه ما به‌عنوان مسلمانان و اندیشمندان سیاسی، این لحظه تاریخی مسئولیتی بزرگ را بر دوش ما می‌گذارد؛ مسئولیتی که ایجاب می‌کند برای ساختن جایگزینی واقعی که بتواند خلأ آینده را پر کند، آماده شویم.

از الله سبحانه‌و‌تعالی می‌خواهیم که برای ما راهی روشن فراهم سازد و برای این امت گشایشی شایسته منزلت و جایگاهش رقم زند.

**برگرفته از شماره ۵۴۵ جریده الرایه**